ایران
زندگی
سال بیست‌وهشتم ■ شماره ۷۹۰۴ ■ چهارشنبه ■ ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۱
۹ شوال ۱۴۴۳ ■ 11 May 2022 ■ Wednsday

فعالان و صاحبنظران عرصه فرهنگ و رسانه در مراسم بزرگداشت نادر طالب‌زاده مطرح کردند

ما مدیون او هستیم

گفت‌وگوی کمتر دیده شده با نادر طالب‌زاده

رازهای آقای نـادر

صفحات ۲۳ تا ۲۶ را بخوانید

۴۶ نماینده مجلس به دنبال طرحی هستند که ایران تبدیل به قطب خرید و فروش اشیای تاریخی شود

خروج اشیای باستانی قانونی می شود؟

تعـدادی از نماینـدگان مجلـس طرحـی را بـا عنـوان «اسـتفاده بهینه از اشـیای باسـتانی و گنج‌هـا» مطـرح کردنـد و آه از نهاد جامعه باسـتان شـناس و فعالان میـراث فرهنگی برآوردند. ۴۶ بهارسـتان نشـین اعـلام کرده‌اند کـه در این طرح عجیـب بـه دنبال تبدیل ایران به هاب خرید و فروش اشـیای تاریخی و باسـتانی با هدف ارزآوری هستند.

صفحه ۱۷ را بخوانید

نان فانتزی در خوزستان ارزان ماند

فلافلی‌های جنوب از رونق نمی افتد

۱۶

فوتی‌های روزانه کرونا در ایران به ۳ نفر رسید

نفس تنگی کرونا

با توجه به برداشته شدن اکثر محدودیت‌ها از جمله سفرها و بازگشایی‌های مدارس و دانشگاه‌ها بـا رسـیدن به آمـاری که روز گذشـته وزارت بهداشـت از آخریـن وضعیت کرونا در کشـور اعلام کرد، می‌توان امیدوار بود که پس از دو سـال و سـه ماه به روزهای عادی پیش از کرونا باز گردیم.

۲۲

وزنه‌برداری جوانان جهان با رکوردشکنی وزنه بردار سنگین وزن ایران همراه شد

تاریخ سازی جمالی و یوسفی

۲۱

چالش‌ها و بار مالی «بازنشستگی پیش از موعد مشاغل سخت‌وزیان‌آور»

مشاغل سختی که سخت نیستند!

تابسـتان‌های داغ و زمسـتان‌های سـرد را پشـت سـر می‌گذارد تا روزی طعم شـیرین بازنشسـتگی را بچشد. بازنشسـتگی بـرای فردی کـه کارش در محیطـی امن و زیر خنکای کولر اسـت شـاید آرزو نباشـد اما بـرای او که هر روزش کار در معدن اسـت و با روی سـفید وارد عمق زمین می‌شـود و با صورتـی سـیاه و دوده گرفته از زمین بیرون می‌زند، آرزو است.

۱۸

رئیس پلیس آگاهی کشور:

۹۰ درصد جرایم جنایی در کشور کشف می‌شود

پلیس آگاهی کشور برای حل پرونده‌های معوقه از کارآگاهان بازنشسته استفاده خواهد کرد. سردار «محمدقنبری»، رئیس پلیس آگاهی فرماندهی کل انتظامی جمهوری اسلامی ایران در این باره گفت: پلیس آگاهی در سـال گذشته موفق شد با استفاده از ظرفیت‌های علمی، آزمایشگاهی، اطلاعاتی، فنی واسـتفاده از تجارب تخصصی کارآگاهان، بیش از ۹۰ درصد جرایم جنایی به‌وقوع پیوسته در کشور را کشف کند.

۱۹

ابراهیم امینی در گپ‌وگفتی با «ایران» از فیلمنامه‌نویسی «موقعیت مهدی» گفت

مهدی باکری متعلق به همه مردم ایران است

ابراهیم امینی با نگارش سه فیلمنامه (مرد بازنده، موقعیـت مهـدی و دسـته دختـران) پرکارتریـن فیلمنامه‌نویس چهلمین جشنواره فیلم فجر بود. او کـه در سـال‌های اخیر همـکاری زیـادی با هادی حجازی‌فـر بویـژه در آثار محمد حسـین مهدویان داشـته، در اولیـن تجربـه کارگردانـی حجازی‌فـر «موقعیت مهدی» را برای او نوشته...

۲۷

روایتی از زندگی بچه‌های شهرک های صنعتی

آنها کنار غلتک و ژنراتور بزرگ می‌شوند

یوسف حیدری
گزارش‌نویس

عکس‌ها: ایران

گزارش

صـدای ژنراتور و غلتلک و دسـتگاه‌های بـزرگ برای‌شـان آهنگ توقـف زندگی اسـت. دسـتگاه‌های جورواجور کارخانه و کارگاه کـه خامـوش می‌شـود زندگـی هم برای این بچه‌ها شـروع می‌شـود. از اتاقک‌هـا بیـرون می‌آینـد و در محوطـه شـهرک صنعتـی دنبـال هـم می‌دوند. بوی نامطبوع محله حریف بازی بچه‌ها نمی‌شـود. زنان هم گوشه‌ای می‌نشینند و بازی بچه‌ها را تماشـا می‌کنند. مدرسه قدیمـی انتهای شـهرک بـا زمین خاکی و سـقفی کـه درحـال ریختـن اسـت هر روز انتظـار ۳۰ دختر و پسـر را می‌کشـد. فاطمه از پنجره اتاقک سـرک می‌کشـد. بارش‌هـای چنـد وقت اخیر هـم گودال پشـت مدرسـه را پـرآب کـرده و بچه‌هـا می‌داننـد رفتـن کنـار گـودال خطرناک اسـت. اینجا شـهرک صنعتی چرم شهر و سالاریه است. جایی که وقتی مسافران از جاده کناری آن عبور می‌کنند به دلیل بـوی نامطبـوع و آلایندگی زیاد، شیشـه ماشـین را بـالا می‌دهنـد و بـرای چنـد دقیقه نفس‌های‌شان را حبس می‌کنند.

«بچه‌هـای ایـن شـهرک خیلی وقت اسـت خندیـدن را فرامـوش کرده‌انـد. زندگـی بـرای ایـن بچه‌هـا از صبـح زود شـروع نمی‌شـود بلکه عصر بـا تعطیل شـدن کارگاه و کارخانـه اسـت کـه از چهاردیـواری اتاقک‌هایی که حکم خانه را برای‌شان دارد بیرون می‌زنند.» این را زهرا امیر احمدی می‌گوید. بانوی خیری کـه سال‌هاسـت بـرای خوشـحال کردن بچه‌هـای محروم ایـن منطقه هـر کاری می‌کنـد. حـالا او از بچه‌هایی می‌گوید که خیلـی از مـردم از آنهـا بی‌خبر هسـتند. بچه‌هایـی کـه در شـهرک‌های صنعتـی زندگـی می‌کننـد و هـر روز آلاینده‌هـای کارخانـه و بـوی نامطبـوع میهمـان ناخوانـده ریه‌هـای آنهاسـت: «شـاید بـرای خیلی‌هـا غیرقابـل بـاور باشـد اما در شـهرک‌های صنعتـی که پـر از کارگاه و کارخانـه اسـت بچه‌هایـی هسـتند کـه کودکـی نمی‌کننـد. در مدرسـه‌ای درس می‌خواننـد کـه سـقف بـالای سـر آنهـا درحـال ریختـن اسـت و یـک معلـم که سـن و سـال بالایـی هـم دارد در کنـار وظیفه مدیریت و ناظمی و دفترداری به این بچه‌ها درس می‌دهد. اگر هم کسـی نخواهـد در ایـن مدرسـه درس بخوانـد باید به اولین روستای خارج از چرم‌شهر برود. آنها باید مسیر طولانی و خطرناکی بروند تا به مدرسـه برسـند. اینجا هم که بچه‌هـا در هوایـی نفس می‌کشـند که پر از سـرب اسـت.» این روایـت ۳۰ دختر و پسـر خردسالی است که خانواده‌هایشان از شـهرهای شرقی کشور یا از افغانستان در اینجا گرد آمده و کار می‌کنند.

زهرا امیراحمدی از روزی می‌گوید که تصمیم گرفت لبخند را به چهره کودکان محـروم ایـن منطقـه هدیه کنـد: «همه چیز از مدرسـه پسـرم شروع شـد. مربی مهد کـودک بـودم و پسـرم اول ابتدایی درس می‌خوانـد. یکـی از دانش‌آمـوزان مدرسـه پسـرم رفتـار عجیبـی داشـت. مدت‌ها بود از سـطل زباله مدرسه برای خـودش خوراکی پیدا می‌کـرد. اولین بار وقتی او را درحال جسـت و جو در سـطل زبالـه دیدم بـاور نمی‌کردم پسـربچه در این سـن و سـال به‌جای درس و مشـق، زنـگ تفریـح در سـطل زبالـه دنبـال خوراکـی بگردد. این موضـوع انگار برای بقیـه عـادی بـود. می‌گفتند این پسـر به زباله‌گردی عـادت کرده. وقتی رفتار او را زیر نظر گرفتم متوجه شدم گاهی اوقات بـا بچه‌هایـی که خوراکـی دارنـد دعوای الکـی راه می‌انـدازد تا خوراکی‌شـان را از آنهـا بگیرد. موضـوع را با مدیر مدرسـه درمیـان گذاشـتم و خواسـتم دربـاره خانـواده‌اش تحقیق کنیـم. همراه مدیر بـه خانـه ایـن دانش‌آمـوز رفتیـم و بـه واقعیـت تلخـی پـی بردیـم؛ پـدر و مادر این پسر معتاد بودند و او با مادربزرگش زندگی می‌کرد.

وضعیـت ایـن پسـر خـوب نبـود و بدنـش زخـم شـده بـود. گاهـی اوقـات سـرکلاس می‌خوابیـد. اعتیـاد خانـواده او را در شـرایط وحشـتناکی قـرار داده بـود. وضعیـت این پسـر باعث شـد تا با مدیـر وضعیـت والدیـن و زندگـی همه دانش‌آموزان را بررسـی کنیم. متأسفانه نتیجـه تـکان دهنـده بـود. والدیـن خیلـی از بچه‌هـا معتـاد بودنـد و بچه‌ها سوءتغذیه داشـتند. انگشـت دست یکی از ایـن بچه‌هـا قطـع شـده بـود و مدیـر در ایـن مـدت متوجه نشـده بـود. وقتی بررسـی کردیم مشـخص شـد مـادر این دانش‌آموز کـه اعتیاد دارد انگشـت او را سوزانده و پسرش مدتی در کما بوده.

تصمیـم گرفتیم بـرای این بچه‌ها که خیلـی وقـت بود شـادی را حـس نکرده بودنـد کاری کنیـم. هدیـه گرفتیـم و در مدرسـه جشـن برپا کردیم. بـرای حفظ شـخصیت این بچه‌ها اسـم آنهـا را روی کاغـذ نوشـتیم و داخـل گوی شیشـه ای انداختیم. به بهانـه اینکه می‌خواهیم از دانش‌آمـوزان نمونه تقدیـر کنیم به این بچه‌هـا هدیه دادیم. لبخنـد آنها را هیچ وقـت فرامـوش نمی‌کنـم. ایـن جرقه و شـروع کار من بـود و افرادی که دوسـت داشـتند در کار خیر مشارکت کنند دست همـکاری بـه مـن دادند تـا لبخنـد را به چهـره کـودکان محـروم و رنـج کشـیده ورامیـن و شـهرهای اطـراف بنشـانم. از همـان روز با مؤسسـات مختلـف ارتباط گرفتـم و از خانواده‌هایـی که سرپرسـت خانـواده بـه دلیـل اعتیـاد در کمـپ بود و یـا پـدر خانـواده بـه دلیـل معلولیـت یـا ازکارافتادگـی توانایـی کار نداشـت حمایت کردیم.»

ایـن روزهـا خیلی‌هـا بـه کمـک ایـن بچه‌هـا می‌آینـد؛ از معلـم گرفتـه تـا آرایشـگر، مدیـر کارخانـه و هنرمنـدان نمایـش عروسـکی. امیراحمـدی از همـکاری مـردم بـرای خوشـحال کردن بچه‌هـا این‌گونـه می‌گوید: «هرکسـی در هر شـغلی به این بچه‌هـا کمک می‌کند. چنـد نفـر از معلمان از مـن می‌خواهند دانش‌آمـوزان محرومـی را کـه در برخی از دروس ضعیـف هسـتند بـه آنهـا معرفی کنـم. چند جوان آرایشـگر برای ایـام نـوروز و یـا مناسـبت‌های مختلـف اینجـا می‌آینـد و رایـگان سـر بچه‌هـا را اصـلاح می‌کنند. خوشـحالی این بچه‌ها خسـتگی را از تـن همـه بیـرون می‌کند. خوشـبختانه خیلی‌هـا بـرای حمایـت از ایـن بچه‌هـا بـه مـن کمـک می‌کننـد. از مدیـران کارخانه‌هـای منطقـه تـا دفتـر فرمانداری و زنان خانه‌دار. با کمک آنها برای بچه‌ها جشـن می‌گیریم و هدایایی مثـل لـوازم التحریر و خوراکی بین‌شـان توزیع می‌کنیم.»

روز پـدر بهانـه‌ای بـود تـا بچه‌هـا در آمفـی تئاتـری جمع شـوند و بـرای چند سـاعت فـارغ از آلودگـی هـوا، صـدای کارگاه و کارخانه و بـوی نامطبوع شـادی کننـد. ایـن بچه‌ها در همین شـهرک‌های صنعتی به دنیا می‌آیند، بزرگ می‌شوند و همیـن جا مدرسـه می‌رونـد. آنها هیچ وقت لذت زنگ تفریح و جشـن و شـادی را نمی‌چشند.

> زندگی برای این بچه‌ها از صبح زود شروع نمی‌شود بلکه عصر با تعطیل شدن کارگاه و کارخانه است که از چهاردیواری اتاقک‌هایی که حکم خانه را برای‌شان دارد بیرون می‌زنند. بچه‌هایی که در شهرک های صنعتی زندگی می‌کنند و هرروز آلاینده‌های کارخانه و بوی نامطبوع میهمان ناخوانده ریه‌های آنهاست

امیراحمدی از روزی می‌گوید که برای شناسـایی بچه‌ها به شهرک‌های صنعتی اطراف تهران رفت: «کارخانه‌های بزرگ و صنعتـی بـه دلیـل آلایندگی زیـاد باید ۵۰ کیلومتر با شـهر فاصله داشته باشند. خیلی‌ها نمی‌دانند در همین شهرک‌های صنعتی با این همه آلودگی کودکانی هم زندگی می‌کنند.

والدیـن این بچه‌ها به عنوان سـرایدار و نگهبـان در کارگاه و کارخانـه اسـتخدام می‌شـوند و در اتاقک‌هـای سـرایداری زندگـی می‌کنند. این بچه‌هـا هر روز فقط همیـن محیـط و کارگـران را می‌بینند و تا پایـان سـاعت کار کارخانـه نمی‌تواننـد از خانـه خـارج شـوند. وقتـی هم به سـنین نوجوانی می رسند همین جا مشغول کار می‌شوند.

وقتـی موضـوع را با مدیریت شـهرک درمیان گذاشتم نمی‌دانستند این تعداد بچـه در ایـن شـهرک زندگـی می‌کننـد. می‌گفتنـد اینجـا فقـط کارگر رفـت و آمد می‌کننـد و بچـه‌ای نیسـت. بـا همـکاری مدیریـت شـهرک، آمفـی تئاتـر بـرای بچه‌ها سـاختیم و روز پدر جشـن گرفتیم و همـه بچه‌ها را دعـوت کردیم. آنجا بود که همه دیدند ۳۰ کودک دختر و پسـر در ایـن شـهرک زندگی می‌کننـد. ۵۰ درصد بچه‌هـا ایرانـی و بقیـه اتبـاع افغانسـتان هسـتند. آنهـا همیـن جـا گوشـه تهـران زندگی می‌کننـد و نیاز به حمایت دارند و خوشبختانه با کمک مردم خیر و مهربان تـا آنجا کـه توانایی داشـته باشـیم از آنها حمایت می‌کنیم.»

او درباره تلخ‌ترین صحنه‌ای که در این مـدت دیـده اسـت می‌گویـد: «تلخ‌ترین صحنه‌ای که دیده‌ام مربوط به مدرسه‌ای اسـت کـه ایـن بچه‌هـا آنجـا درس می‌خواننـد. مدرسـه‌ای قدیمـی با حیاط خاکـی و سـقفی کـه درحـال فـرو ریختن اسـت. به آموزش و پرورش هم مراجعه کـردم، گفتند آنجـا متولی خاصـی ندارد و نباید فعالیت داشـته باشـد. خانواده‌ها بـه دلیـل دوری مسـافت تا اولین روسـتا ترجیـح می‌دهنـد بچه‌هایشـان در همین مدرسـه متروکـه درس بخوانند.» خوشـحال کـردن بچه‌هـای محـروم هزینـه زیادی ندارد. فقـط یک دل بزرگ می‌خواهد.

کاش ایـن بچه‌هـا هـم بتواننـد مثـل بچه‌های دیگر بچگی کنند.